

واکاوی قرارداد ۱۲۳۷هـ ایران - انگلستان

محسن مؤمنی *

مرتضی دهقان‌نژاد**، سارا زمان‌نژاد***

چکیده

در پی گرفتاری‌های ایران در جنگ با روسیه، حکومت انگلیسی هند برای آنکه کنترل منطقه خلیج فارس را به دست بگیرد و شیخ‌نشین‌ها را نیز به تابعیت خود درآورد، در سال ۱۸۲۰م برای مبارزه با دزدی دریایی قراردادی با شیخ‌های عرب منعقد کرد که به قرارداد اساسی معروف شد. انگلیسی‌ها در این قرارداد برخلاف تعهدهای پیشین خود با ایران در عهدنامه‌های مفصل و مجمل، شیخ بحرین را نیز وارد کردند. اعتراض‌های ایران از طریق حاکم شیراز، حسینعلی میرزا فرمانفرما به انعقاد قراردادی در سال ۱۲۳۷/۱۸۲۲م میان او و بروس، نماینده انگلستان مقیم بوشهر منجر شد. در این قرارداد که موضوع اصلی این پژوهش است، دولت انگلستان بر حق حاکمیت ایران بر بحرین صحه گذاشت، اما پس از مدتی حکومت انگلیسی هند از اجرای مفاد آن سر باز زد و به بهانه‌هایی آن را بی‌اعتبار دانست. به‌علاوه، این قرارداد یکی از سندهای مهمی بود که ایران برای اثبات ادعای خود درباره حق حاکمیت بر بحرین در قرن نوزدهم و بیستم به آن استناد می‌کرد. این پژوهش در پی روشن کردن آن است که آیا این اقدام انگلیسی‌ها اشتباهی سیاسی بود یا راهبردی موقت برای برون‌رفت از مشکلاتی که در آن برهه زمانی با آن درگیر بودند.

کلیدواژه‌ها: بحرین، بروس، حسینعلی میرزا، قاجار، قرارداد اساسی

* نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان، تاریخ momeni2003@yahoo.com

** دانشیار دانشگاه اصفهان

*** دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۰۴/۲۱

مقدمه

با سقوط حکومت صفویه خلأ قدرت در خلیج فارس ایجاد شد و این موضوع به تحکیم مواضع اروپاییان در آنجا انجامید. در دوره افشاریه نیز به دلیل سیاست‌های توسعه‌طلبانه نادرشاه در شرق (هندوستان)، توجهی به اوضاع این منطقه نشد. در دوره زندیه با وجود نزدیکی مرکز قدرت کریم‌خان، شیراز به آب‌های خلیج فارس و توجه او به اوضاع آنجا، دولت زندیه نتوانست به سبب فعالیت‌های انگلیسی‌ها در این منطقه - که ناشی از ناکارآمدی نیروی دریایی ایران بود - گام مؤثری بردارد. جانشینان کریم‌خان نیز به دلیل نزاع‌های درونی موفق نشدند بر اوضاع مملکت مسلط شوند. در این شرایط، جزیره بحرین که از دوره‌های گذشته جزو قلمرو ایران بود، در سال‌های پایانی حکومت زندیه هدف تهاجم آل‌عتوب، اعراب بادیه‌نشین از شبه‌جزیره عربستان قرار گرفت که موفق شدند آنجا را تصرف کنند. به دلیل درگیری‌های زندیان بر سر جانشینی، حکومت زندیه نتوانست در مقابل آل‌عتوب اقدامی بکند و با روی کار آمدن قاجارها، این خاندان که به آل‌خلیفه نیز معروف بودند، خود را تحت تابعیت حکومت قاجار درآوردند و بحرین از نظر اداری یکی از ایالت‌های تابع حاکم فارس شد (تیموری، ۱۳۸۴: ج ۲، ۸۳۳).

اوضاع خلیج فارس از ابتدای قاجار تا قرارداد اساسی

با روی کار آمدن قاجارها و اقدام‌های آغامحمدخان، شرایط خاصی بر ایران حاکم شد. او که تنها به دنبال تصرف ایران و مطیع کردن حاکمان مخالف خود بود، از سویی زمان کافی نداشت تا بتواند اوضاع را تثبیت کند و از سوی دیگر، با رخ دادن حوادثی در عرصه بین‌المللی، ایران در کانون توجه اروپاییان قرار گرفت، در نتیجه قاجارها به دلیل آگاهی نداشتن از اوضاع جهانی نتوانستند واکنش‌های مناسب و مؤثری نشان دهند. شروع جنگ‌های ایران و روسیه نخستین چالش مهم را برای حکومت ایران به وجود آورد. سیاست خاص انگلیسی‌ها در این دوره حفظ هند بود، به همین دلیل گاه به‌صورت متحد ایران و گاه به شکل متحد روسیه عمل می‌کردند. اقدام‌های آنان و توجهی که به خلیج فارس داشتند نیز به همین منظور بود. آنها که از سال‌ها پیش، از راه خلیج فارس با ایران در ارتباط بودند، نقشه‌های سیاسی خود را برای تسلط بر این دریای راهبردی اجرا کردند. بی‌توجهی قاجارها به این منطقه به سبب دل‌مشغولی‌های درباریان و نیز نبود نیروی دریایی زمینه را فراهم کرد تا انگلیسی‌ها در خلیج فارس بدون هیچ مانعی هدف‌های خود را دنبال کنند.

مواد قرارداد ۱۲۳۷ هـ

نفوذ تدریجی و برنامه‌ریزی‌شده انگلستان در خلیج فارس با هدف کاستن از قدرت ایران در این منطقه آغاز شد، به این ترتیب که انگلستان به بهانه مقابله با دزدی دریایی و ایجاد امنیت برای تجارت و رفت و آمد کشتی‌ها در خلیج فارس، با رؤسای قبیله‌های عرب منطقه قرارداد امضا کرد. این اقدام‌ها واکنش‌های دولت ایران را به دنبال داشت که به انعقاد قراردادی میان ایران و انگلستان در سال ۱۲۳۷ هـ انجامید. این قرارداد که گاهی به اشتباه به نام معاهده شیراز شناخته می‌شود در تاریخ ۱۲ ذیحجه ۱۲۳۷ هـ/۳۰ اوت ۱۸۲۲ م میان زکی خان، نماینده حسینعلی میرزا، والی فارس و ویلیام بروس، نماینده مخصوص انگلستان منعقد شد (دلدم، ۱۳۶۳: ۱۴۳؛ نفیسی، ۱۳۳۳: ۲۳؛ Kelly, 1968: 188) و موضوع بسیاری از بحث‌ها درباره خلیج فارس از قرن نوزدهم تا اواخر دهه هفتاد قرن بیستم قرار گرفت.

قرارداد ۱۲۳۷ هـ یک مقدمه و پنج ماده دارد. در مقدمه آمده است که طرفین تمایل دارند به صورت مسالمت‌آمیز اختلافات میان خود را حل کنند. ماده اول نیز به حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها اشاره کرده است. در ماده دوم بیان شده که بحرین تاکنون جزئی از ایالت فارس بوده است اما از قرار معلوم ساکنان آنجا یعنی طایفه‌ای از اعراب بنی‌عتوب مدتی است خودسری و نافرمانی کرده و از فرمانده قوای انگلیسی درخواست کرده‌اند به آنها اجازه دهد پرچم انگلستان را برافرازند. چنانچه چنین پرچمی به آنها داده شده است باید پس گرفته شود و از این پس هیچ کمکی به آنها نشود. در ماده سوم آمده است که تمام خسارت‌های وارد به بندر لنگه و چارک جبران شود. همچنین اقدام به نابود کردن کشتی‌های ایرانی در واقع اشتباه فرمانده انگلیسی بوده است. در ماده چهارم اشاره شده است که اتهام به بروس و مسئول دانستن او در نابودی کشتی‌ها و نیز توافق با مستقط و بحرین پس گرفته شود و ایران تمایل خود را به ابقای او در بوشهر اظهار کند. در ماده پنجم دولت ایران با شرایطی محدود موافقت کرده است که ناوگان انگلستان به مدت پنج سال در یکی از بندرها یا جزیره‌های خلیج فارس مستقر شود (وثوقی و حبیبی، ۱۳۸۷: ۷۵؛ نشات، ۱۳۵۰: Kelly, 1968: 188؛ ۲۵۱).

تفسیر قرارداد

موادی از قرارداد ۱۲۳۷ هـ به دلیل تفسیرهای متفاوت طرفین قرارداد، قابل تامل است که به ترتیب اهمیت آورده می‌شود. ماده دوم: این قرارداد به صراحت بر حق حاکمیت ایران بر

بحرين تأكيد مى‌كند؛ حق حاكميتى كه با قرارداد انگلستان در سال ۱۲۳۵هـ. با شيخ‌هاى عرب خليج فارس و حاكم محلى بحرين دچار اما و اگرايى شده بود. ماده پنجم: نيز نكات مهمى دارد، زيرا نيروهاى انگليسى كه به بهانه مبارزه با دزدى دريائى و ايجاد امنيت، موقعيت مناسبى در ساحل و جزيره‌هاى ايران پيدا کرده بودند بنا به درخواست دولت ايران بايد عقب‌نشيني مى‌کردند. دولت انگليسى هند درخواست کرده بود به آنها اجازه داده شود كه از خليج فارس و مناطق تصرف‌شده به تدريج خارج شوند. دليل اين پيشهاد آن بود كه آنان تاحدودى اطمينان داشتند كه دولت ايران قادر به اجراى كامل مفاد قرارداد نيست و به مرور زمان نيروهاى انگليسى مى‌توانند در منطقه نفوذ كنند. به همين دليل عقب‌نشيني نيروهاى انگليسى از قشم به مدت پنج سال به طول انجاميد. با قبول نظر ايران درباره قشم، وجود پاينگاه بریتانيا در آن جزيره عملى تجاوزكارانه و نامشروع تلقى مى‌شد. در اين مدت (زمانى كه براى خروج نيروهاى انگليسى از خليج فارس مشخص شده بود) حسينعلی میرزا فرمانفرما بايد ناوگان دريائى ايجاد مى‌کرد كه به تدريج به جاي نيروهاى انگليسى، امنيت خليج فارس را تأمين كند. از سوى ديگر، بر اساس همين ماده از قرارداد، حكومت انگليسى ملزم شده بود در صورت نياز حاكم فارس به كشتى جنگى، اين امكان را فراهم كند تا شاهزاده بتواند كشتى‌هاى مورد نياز خود را از هند بخرد (نشأت، ۱۳۵۰: ۲۵۱؛ Kelly, 1968: 189). اين موضوع يعنى ايجاد نيروى دريائى براى ايران به كمك انگليسى‌ها با سياست‌هاى استعمارى انگلستان تضاد داشت و گنجاندن آن در قرارداد، نکته بسيار مهمى بود.

ماده سوم قرارداد بيان‌كننده اشتباه انگلستان در نابود كردن تعدادى از كشتى‌هاى متعلق به اتباع ايران در بندر لنگه و چارك است كه به هنگام جنگ انگليسى‌ها با قواسم (دزدان دريائى خليج فارس) اتفاق افتاده بود. درواقع پرداخت غرامت به صاحبان كشتى‌ها، برآورده شدن درخواست ايرانى‌ها بود كه نوعى امتيازدهى حكومت انگلستان به ايران به شمار مى‌آمد و مى‌توانست اين‌گونه استنباط شود كه ايران موفق شده است دعاوى خود را بر حكومت انگلستان، كه در آن دوره در عرصه استعمار يكه‌تازى مى‌کرد، تحميل کرده و اين امر جايگاه آن كشور را در ميان شيخ‌هاى خليج فارس ضعيف مى‌کرد.

بر اساس ماده چهارم، اگرچه به بروس اجازه داده مى‌شد كه در بوشهر در مقام نماينده سياسى باقى بماند، از آن پس انتصاب هر مأمور انگليسى براى فعاليت در ايران و به‌ويژه در خليج فارس به موافقت دربار شيراز بستگى داشت (Kelly, 1968: 190).

زمینه‌های انعقاد قرارداد

انعقاد قرارداد ۱۲۳۷ هـ معلول دلیل‌های گوناگونی در داخل و خارج از ایران بود؛ عامل‌هایی که از یک سو از سیاست‌های خاص انگلستان در منطقه ناشی می‌شد و از سوی دیگر، منعکس‌کنندهٔ اوضاع داخلی ایران و بحرین به شمار می‌رفت.

الف. قرارداد اساسی ۱۲۳۵ هـ

راهزنی‌های قواسم در خلیج فارس، حکومت انگلیسی هند را وادار به اقدام‌هایی کرد. در هشتم ژانویه ۱۸۲۰ م/ بیست و دوم ربیع‌الاول ۱۲۳۵ هـ قرارداد صلحی میان سرویلیام گرانت کایر، فرمانده نیروی انگلستان و شیخ‌های راس‌الخیمه در سه نسخه تنظیم شد و به امضای دو طرف رسید. گرانت کایر، کاپیتان تامپسون، حسن بن رحمة و قزیب بن احمد شیخ‌های راس‌الخیمه امضاکنندگان این قرارداد بودند. از آنجا که تعمیم این قرارداد به دیگر قبایل و طوایف عرب، منافع سیاسی و اقتصادی بسیاری برای دولت انگلستان داشت کارگزاران انگلیسی با استفاده از اهرم‌های فشار نظامی و سیاسی، دیگر روسای قبایل را به امضای مفاد این قرارداد وادار کردند. پس از انعقاد قرارداد مزبور که به قرارداد اساسی معروف شد، سیدعبدالجلیل بن سید و سلیمان بن احمد آل خلیفه از بحرین این قرارداد را در تاریخ ۹ جمادی‌الاول ۱۲۳۵ هـ امضا کردند.

مطابق قرارداد اساسی، این قبیله‌ها باید از تعرض و تعدی در دریا دست برمی‌داشتند. هرچند این معاهده، قرارداد صلح شناخته شد، امارت‌های عرب‌نشین را زیر حمایت انگلستان برد. بر اساس مادهٔ ششم این قرارداد، حاکمان و شیخ‌های سرزمین‌های حاشیهٔ خلیج فارس مکلف بودند تا نمایندگان خود را برای گرفتن دستورالعمل‌های سیاسی در مسائل عمدهٔ داخلی نزد نمایندگان سیاسی انگلستان بفرستند (وثوقی، ۱۳۸۴: ۴۰۶؛ الهی، ۱۳۷۳: ۶۹؛ مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۹۴؛ ویلسون، ۱۳۶۶: ۲۸۳؛ عزیز، ۱۳۴۱، ج ۲: ۲۰-۲۱؛ یغمایی، ۱۳۳۱: ۴۲۴؛ جناب، ۱۳۵۶: ۲۳؛ Mansfield, 1973: 192). انگلستان در قرارداد اساسی برخلاف تعهدات خود با ایران، شیخ سلمان آل‌خلیفه، امیر عتوبی بحرین را شرکت داد و با فرستادن نماینده‌ای به آنجا با او مستقیم ارتباط برقرار کرد (اقبال، ۱۳۲۸: ۱۳۴). این اقدام انگلستان به معنای مستقل دانستن امیر بحرین بود (ویلسون، ۱۳۶۶: ۲۸۳). وارد کردن شیخ بحرین در قرارداد اساسی، نقض حق حاکمیت ایران بر بحرین و نیز زیر پا گذاشتن تعهدات انگلستان نسبت به ایران به شمار می‌رفت که در عهدنامه‌های مجمل و مفصل به آن

تعهد شده بود (وحیدنیا، ۱۳۶۲: ۵۴؛ قائم‌مقامی، ۱۳۴۱: ۱۴؛ ظهیرنژاد ارشادی، ۱۳۸۱: ۲۳۵). بر اساس مفاد عهدنامه‌های مجمل و مفصل، دولت انگلستان حق نداشت با حاکم بحرین به‌عنوان یکی از ایالت‌های زیر حمایت والی فارس و حکومت قاجار مذاکره و به‌طور مستقیم ارتباط برقرار کند. با توجه به اعتراض ایران به برگشت انگلستان از تعهدهای خود، قرارداد اساسی از مهم‌ترین علت‌های زیر فشار گذاشتن دولت انگلستان و حکومت بریتانیا در هند بود تا با امضای قرارداد ۱۲۳۷هـ. تعهدهای دیگری به ایران بدهد و دربار ایران را راضی کند که همچنان بحرین را به‌عنوان تابعه ایران می‌شناسد.

ب. تحولات داخلی بحرین و واکنش دربار ایران

فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۳۵هـ. زمانی که از جزئیات معاهده انگلستان با شیخ‌های عرب و موضوع بحرین آگاه شد، والی فارس را مأمور رسیدگی به امور بحرین کرد (وثوقی و حبیبی، ۱۳۸۷: ۷۵). علاوه بر این، دربار ایران برای سامان دادن به اوضاع این منطقه و خلیج فارس، در همان سال به حکمران بوشهر، عبدالرسول‌خان، دستور داد تا حد امکان کشتی‌های آن حوالی را گرد آورد تا بدین وسیله زمینه قشون‌کشی به بحرین آماده شود (نشأت، ۱۳۵۰: ۲۴۹). در این باره دو موضوع مطرح می‌شود: نخست، آگاهی دولت ایران از قرارداد اساسی و زیر پا گذاشته شدن تعهدهای انگلستان درباره مذاکره مستقیم با حاکمان ایرانی و دوم، اوضاع داخلی بحرین و حادثه‌هایی که دربار ایران را به واکنش واداشت. اوضاع بحرین با مرگ شیخ سلمان آل‌خلیفه در سال ۱۲۳۵هـ. و جانشینی برادرش، شیخ عبدالله تغییر کرد و بسیاری از ساکنان آنجا بر ضد حاکمیت عتوبی‌ها سر به شورش برداشتند. با توجه به عقد قرارداد صلح عمومی، دخالت انگلستان در امور بحرین اجتناب‌ناپذیر می‌نمود (وثوقی و حبیبی، ۱۳۸۷: ۷۵). دستور دربار ایران به حکمران بوشهر برای تجهیز قشون به منظور حمله به بحرین، واکنش‌های دولت انگلستان را به همراه داشت. این اقدام دربار به دلیل خودسری‌های حاکم بحرین، اطاعت نکردن از دربار ایران و مذاکره با انگلستان بود، زیرا حاکم بحرین از فرمانده انگلیسی تقاضای گرفتن پرچم انگلستان و افراشتن آن را بر فراز قلعه حکومتی کرده بود. انگلیسی‌ها برای جلوگیری از پس دادن بحرین، با فرستادن بروس به این جزیره به شیخ آنجا به‌طور رسمی اعلام کردند که دولت انگلستان او را حاکم قانونی بحرین می‌شمارد و حاضر است از آنجا در برابر هر خطری از جانب دولت ایران دفاع کند. همچنین از امام مسقط تعهد گرفتند که از ادعاهای خود بر بحرین صرف نظر کند (نشأت، ۱۳۵۰: ۲۵۰).

اوضاع داخلی بحرین و دخالت‌های انگلستان در خلیج فارس، دربار ایران را مصمم به اقدام‌هایی کرد. فتحعلی‌شاه به دلیل درگیری‌هایی که با روسیه داشت نمی‌توانست موقعیت حساس خلیج فارس را درک کند، اما والی فارس از این موضوع آگاه‌تر بود و به آن توجه نشان می‌داد (وثوقی و حبیبی، ۱۳۸۷: ۷۴). حسینعلی میرزا یکی از مستوفیان لشکری خود به نام میرزا باقر آهی را برای گفت‌وگو با کارگزاران حکومت انگلستان روانه هند کرده بود. این فرستاده پس از مذاکره‌های مفصل با فرمانفرمای هند، موافقت او را برای اعزام نماینده‌ای به منظور حل اختلاف گرفت و ویلیام بروس که مأمور سیاسی ویژه انگلستان در خلیج فارس بود مأمور حل اختلاف شد (بلگریو، ۱۳۶۹: ۱۳۴؛ قائم‌مقامی، ۱۳۴۱: ۱۵؛ وثوقی و حبیبی، ۱۳۸۷: ۷۵).

مباحث اختلافی در قرارداد

پیش از این به تفسیرهای متفاوت دولت ایران و انگلستان از مفاد قرارداد اشاره شد؛ برخی از بحث‌ها پیرامون درستی یا نادرستی قرارداد به تفسیرهای متفاوت از قرارداد مربوط بود و بعضی دیگر که در این قسمت به آن پرداخته خواهد شد درباره بروس، طرف انگلیسی امضا کننده قرارداد متمرکز است.

الف. دعوت یا مأموریت

یکی از موضوع‌های بحث‌برانگیز این قرارداد، مأمور یا نماینده انگلستان در آن است. درباره اینکه آیا حکومت انگلیسی هند ویلیام بروس را برای عقد قرارداد فرستاد یا حسینعلی میرزا فرمانفرما از او دعوت کرد تا برای مذاکره درباره حل اختلاف‌ها به شیراز برود در منابع، دو دیدگاه مختلف بیان شده است. گروهی که بیشتر مورخان ایرانی از آن جمله‌اند معتقدند بروس را حکومت بمبئی به ایران فرستاد و اختیارات خاصی برای حل اختلاف‌های موجود به او داد. حتی بعضی از مورخان انگلیسی نیز بر این موضوع تأکید دارند (بلگریو، ۱۳۶۹: ۱۳۴). گروه دیگر آمدن بروس به شیراز و عقد قرارداد با حاکم فارس را بنا بر دعوت والی و علاقه‌مندی بروس به حل اختلاف‌های ایران و انگلستان می‌دانند. این مورخان انگلیسی حتی ایرانی بر اختیار نداشتن بروس برای انعقاد قرارداد و دعوت حسینعلی میرزا از او تأکید دارند (Kelly, 1968: 187). در بعضی از منابع علاوه بر اشاره به دعوت والی فارس، علاقه شخصی بروس برای رفتن به شیراز و حل اختلاف‌ها نیز مطرح شده و آمده است که بروس

پیش از عقد قرارداد به اخلاف در روابط ایران و انگلستان متهم شده بود و دولت ایران او را در قضیه حمله کشتی‌های جنگی آن کشور به بندرهای لنگه و چارک و طرح تجاوزات دیگر به ساحل ایران مقصر می‌دانست و تقاضای فراخوانده شدن او را داشت، به این دلیل بروس از دعوت والی فارس برای مذاکره استقبال کرد (موحد، ۱۳۸۰: ۴۸).

نکته مهم این است که بر اساس یادداشت‌های روزانه سرجان کمبل، بروس در سال ۱۲۳۴هـ./۱۸۱۹م نامه‌ای از وزیر شاهزاده حسینعلی میرزا دریافت کرد که در آن از او خواسته شده بود برای گفت‌وگو درباره حق حاکمیت ایران بر بحرین به شیراز برود یا نماینده‌ای منصف به آنجا بفرستد. به نقل از کمبل، به نظر بروس ایرانیان سوءظن داشتند و گمان می‌کردند نماینده دولت انگلستان می‌خواهد بحرین را تصرف کند. بروس اعلام کرد در این سمت اجازه چنین دخالتی را ندارد و از اینکه نمی‌تواند خواسته شاهزاده را برآورده کند متأسف است، مگر آنکه دولت متبوعش این اجازه را به او بدهد (تیموری، ۱۳۸۴: ج ۲، ۸۳۶-۸۳۵). کلی به‌طور عمدی یا سهوی موضوع دعوت سال ۱۸۱۹م/۱۲۳۴هـ را در ماجراهای سال ۱۸۲۲م ذکر می‌کند. بروس می‌گوید «در صورت اجازه از طرف دولت متبوع چنین کاری را می‌کند» و اینکه سه سال بعد اقدام به مذاکره کرد، نشان‌دهنده آن است که اقدام او در سال ۱۸۲۲م نمی‌توانست بدون اجازه دولت انگلستان بوده باشد. می‌توان گفت ویلیام بروس به احتمال زیاد نماینده مخصوص حکومت بریتانیا در هند برای حل اختلاف‌ها بوده و اینکه والی فارس از او برای مذاکره دعوت کرده بیشتر به سبب توافق‌های انجام گرفته با حکومت بمبئی و سرعت بخشیدن به کارها بوده است.

ب. اختیارها و شایستگی‌های بروس

یکی از دلایل انگلیسی‌ها برای رد قرارداد تاکید آنان بر این مسئله بود که بروس فاقد اختیارات و صلاحیت لازم از سوی دولت انگلستان برای عقد قرارداد بود؛ این در حالی است که او در هنگام انعقاد قرارداد، نماینده مقیم انگلستان در بوشهر و بنابر آنچه که خود انگلیسی‌ها ذکر کرده‌اند مردی باهوش، زیرک و پرانرژی بود (بلگریو، ۱۳۶۹: ۱۳۴؛ تیموری، ۱۳۸۴: ج ۱، ۵۲۴ و ۵۲۹). بروس یکی از رکن‌های اصلی انعقاد قرارداد اساسی میان انگلستان و شیخ‌نشین‌ها بود و اقدام‌های مؤثری برای تحقق سیاست‌های انگلستان در خلیج فارس انجام داد. در سال ۱۲۳۴هـ دولت بمبئی برای حمله به قواسم موفق شد نظر مساعد امام مسقط و عثمانی را بگیرد و در صدد جلب نظر عبدالله بن عبدالعزیز، رئیس فرقه وهابی

نیز برآمد که بروس مجری این کار بود (وثوقی، ۱۳۸۴: ۴۰۲). او دربارهٔ اوضاع بحرین اطلاعات کافی داشت، زیرا نخستین کسی بود که از طرف انگلیسی‌ها با آل خلیفه ارتباط برقرار کرد (بلگریو، ۱۳۶۹: ۱۳۳).

نگاهی به اقدام‌های بروس و تجربه‌های سیاسی و اطلاعات او دربارهٔ اوضاع خلیج فارس و نیز سیاست‌های استعماری انگلستان نشان می‌دهد که او فردی آشنا به جغرافیای سیاسی منطقه بود. اما پرسش دربارهٔ اختیارات او در زمانی است که برای مذاکره با والی فارس به شیراز می‌رفت. فرمانفرمای هندوستان، الفین استون، پس از انعقاد قرارداد در شیراز به بروس خشم گرفت و او را که نمایندهٔ مقیم در بوشهر بود از مقامش عزل کرد. بروس متهم شد که آن قرارداد را بدون داشتن اختیار از دولت انگلستان منعقد کرده و تمام اصول سیاسی آن کشور در خلیج فارس را نادیده گرفته است (Kelly, 1968: 190؛ موحد، ۱۳۸۰: ۴۹؛ بلگریو، ۱۳۶۹: ۱۳۴). آیا فردی هم‌چون بروس که سال‌ها با سیاست‌های کشور خود در خلیج فارس آشنایی داشته و یکی از افراد کلیدی در اجرای این سیاست بوده است می‌تواند از روی بی‌اطلاعی چنین قراردادی را امضا کند؟

دیدگاه حکومت قاجار دربارهٔ قرارداد

حسینعلی میرزا فرزند پنجم فتحعلی‌شاه بود که در سال ۱۲۱۴هـ. از طرف شاه و با لقب فرمانفرمایی، حاکم ایالت فارس شد (خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۰۴؛ ذنبلی، ۱۳۸۳: ۵۹). مورخان و نیز دولت انگلستان تأیید نشدن قرارداد را با اختلاف حسینعلی میرزا فرمانفرما و دربار مرتبط می‌دانند. در این بحث، پرسش آن است که چرا دربار قاجار با وجود امتیازهای خاص قرارداد ۱۲۳۷هـ. برای ایران، از آن حمایت نکرد؟ منابع توضیح خاصی دربارهٔ علت این اقدام ندارند و تنها این موضوع را مطرح می‌کنند که شاه ایران از عملکرد پسر خود، حسینعلی میرزا بسیار ناراضی بود، زیرا شاهزاده خودسرانه و بدون اجازهٔ پدر به مذاکره و عقد قرارداد با خارجی‌ان اقدام کرده بود (موحد، ۱۳۸۰: ۴۹؛ Kelly, 1968: 191).

اما بر اساس مدارک و شواهدی که پیش‌تر به آن اشاره شد فتحعلی‌شاه، خود به حسینعلی میرزا دستور رسیدگی به موضوع دخالت انگلستان در خلیج فارس و بحرین را داده بود. بنابراین موضوع اختیار نداشتن حسینعلی میرزا نمی‌تواند درست باشد زیرا اختیاراتی تا مرحله ورود به جنگ به حاکم فارس داده شده بود. دو فرضیه در اینجا مطرح می‌شود: نخست اینکه اوضاع داخلی ایران و به‌ویژه دربار قاجار با طرح مسائلی مانع

حکومت مرکزی شد تا قرارداد را تصویب کند. دوم آنکه موضوع ارتباط حاکم فارس با حکومت مرکزی و ترس از قدرت گرفتن شاهزاده مانع از تصویب قرارداد شد.

الف. اوضاع داخلی دربار

شکست ایران از روسیه و انعقاد عهدنامه گلستان نارضایتی دربار ایران از عهدنامه مزبور را موجب شد. انگلیسی‌ها در انعقاد این معاهده نقش موثری داشتند و با آگاهی از نارضایتی دربار ایران و شخص شاه و نیز علاقه دولت ایران برای جبران شکست در مرزهای شمالی، تلاش می‌کردند فکر دربار ایران و شخص شاه را از اقدامات خود در خلیج فارس و افغانستان دور و به طرف روس‌ها منحرف کنند. پس از معاهده گلستان حوادثی اتفاق افتاد که انگلستان با هدف انحراف فکر ایرانیان از شرق (افغانستان) و خلیج فارس در بروز آنها نقش موثری داشت؛ این حوادث در نهایت منجر به جنگ دوم میان ایران و روسیه شد.

زمانی که قرارداد ۱۲۳۷هـ در شیراز منعقد شد دربار ایران به تحریک انگلیسی‌ها برای جبران شکست جنگ اول با روسیه به دنبال متحدی نظامی بود. در این برهه زمانی از دست دادن انگلستان که در قراردادهای مجمل و مفصل برای حمایت از ایران در برابر روسیه تعهدهایی به دربار قاجار داده بود، ممکن بود گران تمام شود. بنابراین زمانی که حکومت انگلیسی هند مخالفت خود را با قرارداد به دربار ایران اعلام کرد تا حدودی مطمئن بود که ایران در شرایطی قرار دارد که نمی‌تواند اقدامی در مقابل انگلستان انجام دهد و برای حفظ حمایت این کشور ناچار از تصویب قرارداد خودداری می‌کند. بنابراین نمی‌توان ادعای بعضی از مورخان را درباره اختیار نداشتن حسینعلی میرزا از سوی دربار قاجار برای عقد قرارداد پذیرفت.

با تصویب نشدن قرارداد در سال ۱۲۳۸هـ آرامشی در روابط ایران و انگلستان در موضوع مطالبه بحرین و سیادت بر خلیج فارس ایجاد و دولت ایران ناچار شد به‌طور موقت خود را در مقابل حقی که بر بحرین و منطقه خلیج فارس داشت، آرام نشان دهد زیرا در همان اوقات، یعنی سال ۱۲۳۹هـ در نتیجه اعمال سیاست انگلستان، بار دیگر ایران وارد جنگ با روسیه شد (نشات، ۱۳۵۰: ۲۵۲).

ب. رابطه حسینعلی میرزا با حکومت مرکزی

حسینعلی میرزا، والی فارس هر سال بخشی از مالیات را برای حکومت مرکزی می‌فرستاد، اما بر اساس منابع این دوره، او گاهی در انجام این کار بی‌مبالاتی می‌کرد (فریزر، ۱۳۶۴: ۱۱۷؛

تیموری، ۱۳۸۴: ج ۲، ۱۱۲۲). «حاکم فارس در سال ۱۲۳۸ هـ.ق. توطئه‌ای با سیدسعید حاکم عمان و سلطان بن صقر حاکم قشم برای حمله مشترک به بحرین ترتیب داد که این جریان با واکنش انگلیسی‌ها نتیجه‌ای در بر نداشت و حسینعلی میرزا با استناد قرار دادن قرارداد ۱۲۳۷ هر سال نمایشی را برای دربار ایران به اجرا می‌گذاشت که به دلیل عدم حاکمیت او بر بحرین وجه ارسال مالیات به تهران کم شده و با این بهانه از ارسال به‌موقع مالیات و میزان درست مالیات به تهران خودداری می‌کرد. از سوی دیگر با پیش کشیدن این قرارداد برای حکومت انگلیسی هند و حق حاکمیت بر بحرین از حاکم عتوبی بحرین و نماینده مقیم بوشهر اخاذی می‌کرده است.» (Kelly, 1968: 191). اگر تنها منافع شخصی حسینعلی میرزا در قرارداد تأمین می‌شد این موضوع پذیرفتنی بود، اما قرارداد ۱۲۳۷ هـ.ق. منافع ملی را در نظر داشت. شاید بتوان گفت در آن زمان، درباریان برای اینکه حاکم فارس توانسته بود چنین امتیازهایی از انگلیسی‌ها بگیرد به او حسادت کردند و با ایجاد فضای بدبینی نسبت به حسینعلی میرزا نزد شاه، مانع تصویب قرارداد شدند. رضاقلی خان در اشاره به حادثه‌های سال ۱۲۳۷ هـ.ق. آورده است: «شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس در سه‌شنبه بیست و دوم ربیع‌الآخر سال ۱۲۳۷ به تهران وارد شد و به عتبه‌بوسی آستان علی مفتخر شد...» (هدایت، ۱۳۸۰: ج ۹، ۷۸۰۰). حسینعلی میرزا گویا مجبور شد چند ماهی از سال ۱۲۳۸ هـ.ق. در دربار بماند و بعد از آن به فارس مراجعت کند (همان: ۷۸۰۶؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۷۲ و ۵۷۸). مورخ به علت رفتن فرمانفرما به تهران اشاره نکرده است اما می‌توان حدس زد که حسینعلی میرزا برای برطرف کردن اتهام‌هایی به دربار رفته بود که رقیبان و درباریان با هدایت انگلستان به او زده بودند.

پیامدهای قرارداد در دوره قاجار

نخستین تأثیر این قرارداد در تخلیه قشم از نیروهای انگلیسی آشکار شد (Kelly, 1968: 190). انگلستان برای اینکه حساسیت‌های ایران را نسبت به بحرین بیشتر نکند در سال ۱۲۵۱/۱۸۳۵ م با شیخ‌های عرب خلیج فارس معاهده دریایی بست و به‌ناچار شیخ بحرین را در امضای آن شرکت نداد (سدیدالسلطنه مینایی بندرعباسی، ۱۳۷۰: ۴۷۹؛ ویلسون، ۱۳۶۶: ۲۸۳). انگلیسی‌ها به دلیل سیاست‌های خاصشان درباره خلیج فارس و طرح مبارزه با برده‌داری که راهکاری برای نظارت هرچه بیشتر بر کشتی‌ها در این منطقه بود، تصمیم گرفتند کنترل بحرین را بیشتر به دست بگیرند، بنابراین با محمدبن خلیفه، حاکم بحرین معاهده دیگری برای منع تجارت برده امضا کردند. دولت ایران به این معاهده که در سال ۱۲۶۳/۱۸۴۷ م بسته شد

اعتراض کرد و با استناد به قرارداد ۱۲۳۷هـ عقد قرارداد با شیخ بحرین را خلاف حقوق حاکمیت ایران و قوانین بین‌المللی دانست، اما سفیر انگلستان در پاسخ این اعتراض، قرارداد ۱۲۳۷هـ را غیررسمی و بی‌اعتبار خواند (کرزن، ۱۳۷۳، ج ۲: ۵۴۷؛ قائم‌مقامی، ۱۳۴۱: ۲۱). تا سال ۱۸۶۱/۱۲۷۷م بحرین نیمه‌مستقل بود تا اینکه سرهنگ لويس پلي، نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس تصمیم گرفت آنجا را به تابعیت انگلستان درآورد. شیخ محمدبن خلیفه از ناصرالدین شاه خواست تا در مقابل استعمارگران به او یاری رساند و بر تابعیت خود و بحرین نسبت به ایران تأکید کرد (فرهمنده، ۱۳۸۶: ۱۵۰). هرچند که او نامه مشابهی نیز به دربار عثمانی فرستاده بود، با قرارداد ۱۸۶۱/۱۲۷۷م، بحرین به‌طور رسمی در حمایت انگلستان قرار گرفت. تحمیل این قرارداد به انگلستان اجازه داد که به هر دلیلی در اوضاع بحرین و سیاست‌های آن مداخله کند (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۴۹۰؛ طلوعی، ۱۳۶۶: ۱۲۱؛ یغمایی، ۱۳۳۱: ۴۲۵؛ Marlowe, 1962: 14, 23)، چنان‌که در سال ۱۲۸۵/۱۸۶۷م سرهنگ پلي به دلیل اختلافی که با شیخ محمدبن خلیفه داشت پس از حمله به بحرین و تصرف آنجا، علی برادر شیخ را به حکومت گماشت و معادل بیست هزار ریال بحرینی از آل خلیفه غرامت گرفت. این اقدام انگلستان به معنی در حمایت قرار دادن رسمی بحرین بود. سفیر ایران اعتراض دولت و حق حاکمیت تاریخی ایران بر بحرین را به اولیای دولت انگلستان یادآوری کرد. وزیر امور خارجه وقت انگلستان، لرد کلارندون^(۱) در نامه‌ای به تاریخ ۱۲۸۶/۱۸۶۹م در جواب دولت ایران نوشت که اعتراض ایران را بجا و اقدام انگلستان در بحرین را تنها جلوگیری از راهزنی در دریا، مبارزه با تجارت برده و حفظ نظم خلیج فارس می‌داند. این نامه بار دیگر حق حاکمیت ایران بر بحرین و قرارداد ۱۲۳۷هـ را تصدیق کرد. اما آنچه مشخص است دولت انگلیس به دلیل آنکه شیخ محمدبن خلیفه به دولت ایران تمایل داشت و از مقاصد انگلیس در خلیج فارس آگاهی یافته بود از قدرت خلع شد (اقبال، ۱۳۲۸: ۱۳۸؛ عزیزی، ۱۳۴۱: ج ۲: ۳۰).

پیامدهای قرارداد در دوره پهلوی

استناد به قرارداد ۱۲۳۷هـ برای اثبات حق حاکمیت ایران به دوره پهلوی نیز کشیده شد؛ زمانی که انگلستان در سال ۱۳۵۴/۱۹۲۷م با آل صععود عربستان عهدنامه‌ای با نام عهدنامه جده بست و در ماده ششم آن، طرف حامی بحرین با آل صععود بود. روزنامه تایمز لندن به تاریخ پنجم ژانویه ۱۹۲۸م در توضیح اعتراض ایران به جامعه ملل که اقدام انگلستان را

(1) Lord Clarendon

دخالت در امور داخلی می‌دانست، نوشت: «انگلیس با قوای بحری موفق شده دست دزدان دریایی را از بحرین کوتاه کند و روابط دولت انگلیس با بحرین از سال ۱۸۲۰م شروع شده و انگلستان با عنوان رییس مستقلى که با حکومت هندوستان متحد است شناخته می‌شود. دیپلماسی انگلیس امیر محلی را بر ضد دعاوی ترک، ایران، مصر و وهابی‌ها حمایت می‌نمود» (گزیده اسناد خلیج فارس، ۱۳۶۸، ج ۱: ۹۱). اعتراض ایران به این موضوع به فرستادن جوابیه‌ها و نامه‌نگاری‌های مختلف میان وزارت امور خارجه ایران و انگلستان در سال ۱۳۰۷ش انجامید (همان، ج ۱: ۱۱۷-۱۲۳). وزارت امور خارجه انگلستان در بیست و هشتم دی‌ماه ۱۳۰۷ش، زمانی که ایران به‌طور رسمی به قرارداد اعتراض کرد، حق حاکمیت ایران بر بحرین را رد کرد (همان، ج ۱: ۱۴۹-۱۵۱).

در سال ۱۳۳۵ش/۱۹۵۷م موضوع قرارداد از سر گرفته شد. در جریان شورش‌های مردم بحرین در مقابل حاکمیت انگلستان بر کشورشان بعد از نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران و نهضت ناسیونالیسم عربی مصر، ایران وادار به موضع‌گیری شد، از این‌رو در همان سال، مجلس شورای ملی با تصویب لایحه‌ای، بحرین را استان چهاردهم کشور اعلام کرد. وزیر امور خارجه ایران در آن سال‌ها در یک سخنرانی رسمی که به چاپ نیز رسید به قرارداد ۱۲۳۷ه اشاره کرد و آن را سند اصلی حاکمیت ایران بر بحرین خواند.

در میانه دهه ۱۹۶۰ میلادی، انگلستان تصمیم گرفت از منطقه شرق کانال سوئز که خلیج فارس را نیز شامل می‌شد خارج شود. ایالات متحده آمریکا که درگیر جنگ ویتنام بود برای پر کردن خلأ ناشی از خروج انگلستان، ایران را پلیس منطقه معرفی کرد که این موضوع مورد نظر شاه نیز قرار گرفت. شاه برای رسیدن به این آرزو، علاوه بر پذیرش طرح ژاندارمی از جانب قدرت‌های بزرگ، باید رضایت کشورهای منطقه و به‌ویژه اعراب را به دست می‌آورد، بنابراین مجبور شد روابط خود را با کشورهای منطقه بهبود بخشد. در فاصله سال‌های ۱۳۴۸ تا سال ۱۳۵۰ هیئت حاکم در ایران تلاش کرد مسئله بحرین و جزیره‌های سه‌گانه را به گونه‌ای به هم ربط دهد تا بتواند با صرف نظر از ادعای خود نسبت به بحرین، بر سر پس گرفتن جزیره‌های سه‌گانه با انگلستان به توافق برسد. ایران از مدت‌ها پیش آگاه بود که ادعای حاکمیتش بر بحرین منتفی شده است، بنابراین در گفت‌وگوهایی که با انگلستان انجام داد، این معامله صورت گرفت و در سال ۱۳۴۹ دولت وقت ایران از ادعای ارضی خود بر بحرین دست کشید (دلدم، ۱۳۶۳: ۱۴۵؛ مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۴۹۹-۵۰۰؛ ذاکر اصفهانی، ۱۳۷۶: ۷۷؛ Mansfield, 1973: 31, 193-194).

نتیجه‌گیری

پرسش اصلی پژوهش این بود که آیا امضای قرارداد ۱۲۳۷هـ اشتباه سیاسی انگلستان بود یا راهبرد نظامی آنها؟ به چند دلیل می‌توان گفت امضای این قرارداد، راهبرد موقت نظامی انگلیسی‌ها بود که به اشتباه سیاسی تبدیل شد: ۱. دولت انگلستان تا حدود زیادی مطمئن بود که در صورت عهدشکنی، ایران توان نظامی به اجرا گذاشتن قرارداد را ندارد. ۲. انگلیسی‌ها با توجه به اوضاع داخلی ایران و شکل‌گیری زمینه‌های جنگ دوم با روسیه، آگاه بودند که این موضوع دولت قاجار را از خلیج فارس غافل می‌سازد. ۳. دولت انگلستان قصد داشت با این قرارداد توجه حکومت قاجار را به‌طور موقت از موضوع خلیج فارس و منطقه بحرین منحرف سازد. ۴. انگلیسی‌ها به اندازه‌ای در دربار قاجار نفوذ داشتند که مانع تصویب قرارداد شدند. ۵. دولت بریتانیا این قرارداد را صوری می‌دانست، زیرا چنان‌که بعدها اذعان کرد بر اساس قرارداد ۱۲۳۵هـ شیخ بحرین را به رسمیت شناخته بود. ۶. انگلیسی‌ها می‌توانستند در صورت نیاز با رد صلاحیت بروس، این قرارداد را به‌کلی باطل بدانند. ۷. دولت انگلستان نمی‌خواست با ایجاد نارضایتی در دربار قاجار، آنها را به یافتن متحدی جز انگلستان ترغیب کند.

عوامل چندی نیز این قرارداد را به اشتباهی سیاسی در محاسبه شرایط تبدیل کرد: ۱. تأیید ضمنی صحت قرارداد در برهه‌های مختلف، به‌ویژه تأیید کلارندون در ۱۸۶۹م ۲. پیگیری‌های حکومت قاجار و بعدها پهلوی و استناد آنها به قرارداد ۱۲۳۷هـ ۳. فراز و نشیب در سیاست انگلستان درباره شیخ‌نشین‌ها که تحول‌ها و چالش‌هایی را ایجاد می‌کرد. ۴. هرچند آنان صلاحیت اختیارات بروس را رد کردند ولی بروس یکی از افراد کلیدی یک دهه سیاست انگلستان در خلیج فارس بود. ۵. ناهماهنگی میان سیاست‌های حکومت انگلیسی هند با انگلستان درباره قرارداد. ۶. اذعان انگلیسی‌هایی مانند کلی و رایت به بی‌احتیاطی و اشتباه مأموران و نمایندگان سیاسی انگلستان در انعقاد قرارداد و تأیید آن.

پی‌نوشت

۱. محمد زکی خان، پسر حاجی شکرالله‌خان، بیشتر اوقات به نمایندگی از فرمانفرما در مذاکره با انگلیسی‌ها و امام مسقط شرکت می‌کرد. او در سال ۱۲۴۱/۱۸۲۵م با یکی از دختران فتحعلی‌شاه ازدواج کرد (تیموری، ۱۳۸۴: ج ۱، ۵۳۷).

منابع

- اقبال، عباس ۱۳۲۸. *مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس*. تهران: چاپخانه مجلس.
- الهی، همایون ۱۳۷۳. *خلیج فارس و مسایل آن*. تهران: قومس.
- بلگریو، چالز ۱۳۶۹. *سفرنامه دریایی*. ترجمه حسین ذوالقدر. تهران: آناهیتا.
- ببنا، علی اکبر ۱۳۴۸. *تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران*. تهران: دانشگاه تهران.
- تیموری، ابراهیم ۱۳۸۴. *دو سال آخر (یادداشت‌های روزانه سرجان کمبل)*. تهران: دانشگاه تهران.
- جناب، محمدعلی ۱۳۵۶. *خلیج فارس، نفوذ بیگانگان و رویدادهای سیاسی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی ۱۳۸۰. *تاریخ ذوالقرنین*. تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خورموجی، میرزا جعفرخان ۱۳۸۰. *نزهة الاخبار*. تصحیح و تحقیق سیدعلی آل‌داوود. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دلدم، اسکندر ۱۳۶۳. *خلیج فارس*. تهران: نوین.
- دنبلی، عبدالرزاق ۱۳۸۳. *مآثر سلطانیه*. به کوشش فیروز منصوری. تهران: اطلاعات.
- ذاکر اصفهانی، علیرضا ۱۳۷۶. «روند جدایی بحرین از ایران»، *مجله علمی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، شماره ۹، ص ۹۵-۷۱.
- سیدالسلطنه مینایی بندرعباسی، محمدعلی خان ۱۳۷۰. *تاریخ مسقط و عمان، بحرین و قطر*. تصحیح و تحشیه احمد اقتداری. تهران: دنیای کتاب.
- عزیزی، کامبیز، «حاکمیت ایران بر بحرین» *مجموعه مقالات سمینار خلیج فارس*. ۱۳۴۱. تهران: اداره کل انتشارات رادیو.
- طلوعی، محمود ۱۳۶۶. *نبرد قدرت‌ها در خلیج فارس*. تهران: موسسه پیک ترجمه و نشر.
- ظهيرنژاد ارشادی، مینا ۱۳۸۱. *اسنادی از روابط ایران و انگلیس در عهد محمدشاه قاجار*. تهران: وزارت امور خارجه.
- فرهمند، علی ۱۳۸۶. «کارگردانی انگلیس در تجزیه بحرین از ایران»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ش ۳۱، ص ۱۸۶-۱۴۵.
- فریزر، جیمز بیلی ۱۳۶۴. *سفرنامه فریزر*. ترجمه منوچهر امیری. تهران: توس.
- قائم‌مقامی، جهانگیر ۱۳۴۱. *بحرین و مسایل خلیج فارس*. تهران: طهوری.
- کرزن، جرج ۱۳۷۳. *ایران و قضیه ایران*. ترجمه غلامعلی وحیدمازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی.
- گزیده اسناد خلیج فارس ۱۳۶۸. تهران: وزارت امور خارجه.
- مجته‌زاده، پیروز ۱۳۷۹. *خلیج فارس، کشورها و مرزها*. تهران: عطایی.
- محمود، محمود ۱۳۵۳. *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم*. تهران: شرکت نسبی اقبال و شرکا.
- منشور گرکانی، م. ع. ۱۳۲۵. *تاریخ و جغرافیای جزایر بحرین*. تهران: چاپخانه مظاهری.
- موحد، محمدعلی ۱۳۸۰. *مبالغه مستعار (اسناد بریتانیا و ادعای شیوخ بر جزایر تنب و ابوموسی)*. تهران: کارنامه.
- نشأت، صادق ۱۳۵۰. *تاریخ سیاسی خلیج فارس*. تهران: شرکت نسبی کانون کتاب.

- نفیسی، سعید ۱۳۳۳. بحرین حقوق هزار و هفتصد ساله ایران. تهران: کتابفروشی طهوری.
- وثوقی، محمدباقر ۱۳۸۴. خلیج فارس و ممالک هم‌جوار. تهران: سمت.
- وثوقی، محمدباقر و حسن حبیبی ۱۳۸۷. بررسی تاریخی، سیاسی و اجتماعی اسناد بندرعباس. تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- وحیدنیا، سیف‌الله ۱۳۶۲. قرارها و قراردادهای. تهران: عطایی.
- ویلسون، آرنولد ۱۳۶۶. خلیج فارس. ترجمه محمد سعیدی. تهران: علمی و فرهنگی.
- هدایت، رضاقلی ۱۳۸۰. تاریخ روضه‌الصفای ناصری. تصحیح جمشید کیان‌فر. تهران: اساطیر.
- یغمایی، اقبال ۱۳۳۱. «یک سند تاریخی که انگلیس حاکمیت ایران را بر بحرین تصدیق کرده است»، فصلنامه مطالعات تاریخی. ش ۵۴، ص ۴۲۵-۴۱۷.

Kelly, J.B. 1968. *Britain and the Persian Gulf (1795-1880)*. Oxford.

Mansfield, Peter. 1973. *The Middle East (A political and Economic Survey)*. New York, Toronto: Oxford University Press.

Marlowe, John. 1962. *The Persian Gulf in the Twentieth Century*. London.